

آیا "علم"، الزاماً "ایمان" آفرین است؟

علم های با مزه دانسته مان

ز آن گلستان، یک دو سه گلدسته دان

زان زبون این دو سه گل دسته ایم

که در گلزار، بر خود بسته ایم (۱)

پاسخ دینداران، به خصوص مسلمانانیکه با توصیه های مؤکد قرآن و رسول به فراگیری جدی علوم و دانش ها فراخوانده شده اند، البته مثبت است. مؤمنین علم را آشنا کننده آدمیان با "آیات" خدا در "آفاق و انفس" و ابزاری در خدمت ایمان می دانند. اما واقعیت جوامع امروز بشری، بخصوص دنیای متمدن و پیشرفته در علم و دانش، خلاف این باور را نشان میدهد. تا جائیکه در مواردی نتیجه معکوس نیز حاصل شده و نسبت مومنین و خداباوران در میان طبقات درس خوانده دانشگاهی و میزان پایبندی آنان به احکام دینی بطور مشهودی کمتر از طبقات دیگر گشته است.

علت چیست؟ این تضاد و تناقض را چگونه می توان پاسخ گفت؟ آیا دینداری عامیانه و عادات آباء و اجدادی پاسخگوی نیازهای نسل تحصیل کرده و تشنه تازگی ها نیست، یا علوم و دانش ها الزاماً ایمان آفرین نیستند؟ اگر مومنان علم را آبیاری کننده ایمان می دانند، برخی از متفکرین مادی گرا خرد را خشک کننده درخت دین و ایمان می شناسند. عجیب تر اینکه این تضاد در درون هر دو طیف نیز وجود دارد؛ هم گروهی از اهل ایمان میانه خوشی با علم ندارند و هم گروهی از دانشمندان به جد علم را آیتی برای شناخت خدا و ایمان میدانند.

اگر در جبهه الحاد کسی مانند "ریچارد داکینز" (*Richard Dawkins*) استاد روانشناسی دانشگاه آکسفورد، کتاب "خیال پردازی خدا" (*The God Delusion*) را می نویسد، که به نوشته نشریه "نیویورک تایمز" پر فروش ترین کتاب در آمریکا به مدت پنج هفته بوده است، مسیحی معتقدی هم مثل فرانسیس کالینز (*Francis Collins*)، که سرپرستی گروه ۲۴۰۰ نفره ای از دانشمندان زیست شناس جهان را برای مطالعه روی سه بیلیون ژن انسان به عهده دارد، کتاب: "زبان خدا، دانشمندی که شواهدی برای ایمان عرضه می کند" (*The Language of God: A Scientist Presents Evidence for Belief*) را ارائه کرده است. اگر "مارک هاووزر" (*Marc Hauser*) استاد بیولوژی دانشگاه هاروارد در کتاب "اذهان اخلاقی" (*Moral Minds*) پایه های دینی اخلاق را نفی می کند، خانم جوان رافگاردن

(Joan Roughgarden) استاد بیولوژی دانشگاه استنفورد در کتاب "تکامل و ایمان مسیحی" (*Evolution and Christian Faith*) با ارائه بخش هائی از انجیل ، دفاع محکمی از بیولوژی تکاملی از نگاه یک مؤمن می کند ! اگر " دانیل دنت (Daniel Dennett) استاد فلسفه دانشگاه تافتز (Tufts) کتاب "شکست طلسم دین ، پدیده ای طبیعی" (*Breaking the Spell : Religions a Natural Phenomenon*) را عرضه می کند ، پروفیسور آنتونی فلو (Antony Flew) فیلسوف مشهور انگلیسی که ۶۰ سال در دانشگاه های جهان تبلیغ الحاد و خداستیزی کرده بود، سرانجام در مواجهه با شگفتی های علم ژنتیک سر تعظیم در برابر آفریدگار جهان خم کرده و به بلندگوئی برای جبهه مؤمنین تبدیل میشود !

آیا شگفت انگیز نیست که از دستاوردهای دقیق و روشن علوم نتایج کاملا متضاد استنباط میشود ؟ آیا نمی توان گفت که علم اصولا در داوری میان دین و دانش دخالت مستقلى ندارد ؟

سؤال فوق را می توان در ارتباط " علم و توسعه " (بجای علم و ایمان) هم مطرح کرد . بسیاری از مردم مشکل جوامع عقب افتاده را پائین بودن سطح سواد و دانش عمومی می دانند و سواد آموزی و ارتقاء فرهنگی را به عنوان داروی این درد تجویز می کنند . هر چند نقش کارساز این درمان قابل انکار نیست ، ولی الزاما سواد آموزی و رشد علمی توسعه آور نیستند. نمونه اش اتحاد جماهیر شوروی سابق که به رغم بیشترین توجه به دانش و دانشگاهها واحراز بالاترین آمار نسبی استاد و دانشجو ، از نظر توسعه و پیشرفت از بسیاری کشورهای غربی عقب تر بود .

این سؤال را می توان در مورد پزشکانی که به رغم دانش گسترده شان در عوارض سیگار و مشروب ، هیچ پرهیزی را رعایت نمی کنند مطرح کرد ، و یا در مورد مصرف بی رویه مواد غذائی ، بخصوص چربی ها و شیرینی ها در برخی جوامع غربی، با وجود هشدارهای فراوان.

واقعیت امر این است که "علم" چراغی بیش نیست ، چراغی در اختیار "اراده و اختیار" آدمی تا با آن چگونه عمل کند . دارنده چراغ است که از "وسیله" خود در راه "هدف" استفاده می کند . اگر مسافر باشد به سوی مقصد ره می پوید ، و اگر راهزن قافله و دزد با چراغ باشد ؛ گزیده تر برد کالا ! در مورد دین ، قانون ، آزادی و سایر ارزش ها نیز همین اصل صادق است .

پس چرا برخی مومنین می پندارند چراغ "علم و دانش" باید "ایمان" آور باشد و از نتیجه معکوس آن در این روزگار مایوس شده و باورشان به کارسازی و کمال آفرینی علم سست می گردد ؟

کجای قرآن "هدایت" را وابسته به "علم" و نتیجه حتمی آن شمرده که اینک از ناکارائی اش نومید شویم؟ اگر معنای اصلی کلمه هدایت "راهبری" (نه راهنمایی) و به مقصود رساندن (نه مقصود را نشان دادن) و علم فقط چراغ و روشن کننده راه است، کدام چراغ توان تکان دادن مسافران تن به خواب رفته را دارد؟ و بهمین دلیل هم هست که در قرآن شرط هدایت، یعنی رسیدن به مقصد را "تقوی" یعنی خویشتن داری از به خواب رفتگی و خودداری از هوای نفس و ترک توقف و ماندن در مسیر شمرده است، نه منحصر دانستن نشانه و نقشه. نگاه کنید به آغاز سوره بقره:

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ

ترجمه: این کتاب که تردیدی در آن نیست، متقین را راهبر است.

آفات علم

مَرَكَبٌ "کتاب" تنها سواران خویشتن نگهدار (متقی) را به مقصد می رساند نه متخصصان سوار کاری یا فقیهان و فیلسوفان و متکلمان را، حتی اگر در اوصاف سواری و سرعت و سبقت هزاران صفحه نوشته باشند... با اینحال، علم آنان اگر بر توسن تقوایشان نشسته باشد، به معراجشان می برد.

قرآن علاوه بر "تقوی"، شرط هدایت را "ایمان"، "احسان" و تسلیم دانسته (۲) که تماماً از مقوله عمل اند، نه دانستن. انتظار این که علم و دانش به خودی خود عالم و دانشمند را به "دین" و خداشناسی هدایت کند، همانقدر غیر واقعی است که تصور کنیم دین الزاماً انسان اخلاقی می سازد، و یا هر قالبی محتوای خود را تغییر می دهد!

اگر از دین استفاده ابزاری برای کسب قدرت و ثروت می شود، علم نیز در معرض آفات بیرونی و درونی نفس آدمی است که عارفان با الهام از قرآن آفاتی را برای آن بر شمرده اند. این بزرگان، جهان را با تعابیر مختلفی به دو عالم: صورت و معنا، ظاهر و باطن، جسم و جان، تن و دل، قشر و مغز، ... تقسیم کرده و جولان علم را در دو میدان متضاد به تصویر کشیده اند. روشن تر از آن تعبیر: "هوی" و "هدی" است که قرآن به کار برده است. "هوی" به معنای "سقوط" از پرتگاههای مسیر و "هدی" به معنای رسیدن به مقصد.

با چنین نگرشی است که عارفان ما از خطر "حجاب حقیقت" شدن علم هشدار داده و علم و عقلی را که جویای حقیقت نباشد، همچون رنگ و لعاب و پوسته یا پوزبندی بر انسان شمرده اند:

تا نگیرد شیر زان علم بلند	علم های اهل حس شد پوزبند
کان به دریاها و گردون ها نداد	قطره دل را یکی گوهر فتاد
جان بی معنیت از صورت نرست (۳)	چند صورت آخر ای صورت پرست

با نگاهی اجمالی به قرآن ، می توان آفاتی را برای علم بر شمرد که اهم آنها عبارتند از:

۱- خود پرستی

وقتی "خود" خواهی محور و مبنای رفتار آدمی گردید ، به بیماری "خود پرستی" مبتلا می شود ، در اینصورت علم و دانش که باید هدایتگر به سوی مقصد باشد ، به بیراهه می برد و ابزار شناخت آدمی (چشم و گوش و قلب) قابلیت تشخیص خود را از دست می دهند .

در این حالت ، "علمی" که همچون چراغی اندر کف دزد، در خدمت هوای نفس و خودپرستی ها آمده ، عامل ضلالت (خلاف هدایت) و حجابی در برابر حقیقت می شود

أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ... (۴)

آیا به آنکه هوی نفسش را معبود خود گرفته (به خود پرستی گرفتار شده نمی نگری؟) خدا هم او را با وجود "علم" و آگاهی به بیراهه رسانده ...

آدمی با متوقف شدن در "صورت" ها و نشانه ها ، از معنای علائم غافل می ماند و غرور علمی اش حجاب حقیقت می شود. اینجاست که علم سبکبار کننده، تبدیل به بار سنگینی می شود و سر را از آسمان به زمین و زبونی می کشاند :

علم های اهل تن احمالشان	علم های اهل دل حمالشان
علم چون بر تن زند باری شود	علم چون بر دل زند یاری شود
آن نباید همچو رنگِ ماشطه	علم کان نبود ز هو بی واسطه
بار بر گیرند و بخشندت خوشی	لیک چون این بار را نیکو کشی
تا بینی در درون ، انبار علم	هین مکش بهر هوا آن بار علم
بعد از آن افتد ترا از دوش بار	تا که بر رهوار علم آئی سوار

از هواها کی رهی بی جام هو
هیچ نامی بی حقیقت دیده ای

ای ز هو قانع شده با نام هو
یا ز گاف و لام گل گل چیده ای (۵)

۲-دنیای طلبی

علم را سقفی و بلوغ و بلندائی بس رفیع است ، اما وقتی افق دید آدمی کوتاه باشد ، جز بهره های دنیائی طلب نمیکند و فرا تر از آن را نمی بیند . پیامبر اسلام(ص) نیز مامور بود از دنیا پرستانی که "مَبْلَغِ علمی" (افق دانش) کوتاهی داشتند، اعراض نماید:

فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ، ذَلِكُمْ مَبْلَغُهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ....(۶)

دنیا طلبی فقط در بازار و معاملات اقتصادی جلوه نمی کند ، در دانشگاهها و محیط های علمی و در عرصه های مقدس تحقیق نیز ، وقتی علم به ابزار تبدیل گردد ، همان رقابت های تنگ نظرانه برای کسب کرسی ها و موقعیت های برتر علمی رخ می دهد . شهرت و مقام و میز را نباید نادیده گرفت !

چون پی دانه نه بهر روشنی است
طالب علم است بهر عام و خاص
همچو طالب علم دنیای دنی است
نی که تا یابد از این عالم خلاص (۷)

مولوی علمی را که در خدمت دنیا باشد ، "علم تقلیدی" یعنی علمی که "قلاده" وابستگی می آورد ، نامیده است و علمی را که در جستجوی حقیقت باشد ، "علم تحقیقی" یعنی علمی که به "حقیقت" می رساند و آزاد می کند ، شمرده است:

علم تقلیدی بود بهر فروخت
مشتری علم تحقیقی حق است
چون بیابد مشتری خوش بر فروخت
دائما بازار او پر رونق است (۸)

و در جائی دیگر:

گر چه عقلت سوی بالا می پرد
علم تقلیدی وبال جان ماست
مرغ تقلیدت به پستی می چرد
عاریه است و ما نشسته کان ماست
دست در دیوانگی باید زدن
زین خرد جاهل همی باید شدن

۳- دانش سطحی و قشری

دین و دانش را حد و حصری نیست . خدا به پیامبر عالیقدرش نیز توصیه کرده است که زیادتِ علمی طلب کند (قل رب زدنی علما) و قرآن دو بار از "راسخون در علم" سخن گفته است (۱۰) . معنای رسوخ ، ریشه دواندن و عمق یافتن است که با سطحی نگریستن به جهان، و چشم فرو بستن از ماوراء فیزیک و خدائی که خالق ماده و زمان و محیط بر آن (نه محاط و محکوم آن) است، تفاوت دارد . راسخین در علم آن چنان در عظمت های عالم غرق می شوند و غرورشان به فروتنی تبدیل می گردد که به تعبیر قرآن ، نفهمیدنِ متشابهاتِ کتاب، ایمانشان را زائل نمی کند (۱۱) . به بیان حضرت علی؛ "خداوند اعتراف آنها به عجزشان از باز پس زدن پرده هائی که بر بسیاری از اسرار زده شده را ستوده و آنرا علامتی بر رسوخ در علم نامیده است" (۱۲) ! در بیان عدالت ، به معنای تعادل در اندیشه و عمل، نیز از جمله دو شرط:

۱- فهمِ غواص وار در عمق مسائل

۲- غورِ علمی با شکافتن و فرو رفتن در موضوع ، را قائل شده و کسی را که با فهم نیکو به عمق دانائی رسیده ، سیراب از آبشخور حکم (دین) شمرده است:

والعدلُ منها ... علی غائِصِ الفهمِ و غورِ العلمِ و زُهرِ الحُکمِ و... فَمَنْ فَهِمَ عِلْمَ غَوْرِ الْعِلْمِ ، و مَنْ عِلِمَ غَوْرِ الْعِلْمِ صَدَرَ عَنِ شَرَائِعِ الْحُكْمِ . (۱۳)

این قشری نگری است که فقط "صورت" ها را ببینیم و از سیر حیات غافل گردیم :

قشرها بر روی این آب روان	از ثمار باغِ غیبی شد دوان
گر نبینی رفتن آبِ حیات	بنگر اندر جوی و این سیرِ نبات (۱۴)

اصولا مولوی بین دانش و بینش تفاوت قائل شده است . اولی را آمیخته با ظن و گمان و دومی را زاینده یقین می داند:

علم جوئیای یقین باشد بدان	وان یقین جوئیای دید است و عیان
می کشد دانش به بینش ای علیم	گر یقین گشتی بینندی جحیم

۴- احساس بی نیازی ، طغیان علمی

این فراز بسیار آشنائی از قرآن است که : " انسان همین که خود را بی نیاز ببیند ، طغیان می کند " (ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی) . بی نیازی را بیشتر مالی تصور کرده اند، هر چند این عامل مهمی است ، اما از سیاق سخن و آیات قبل آن که از خواندن و آموختن با قلم سخن می گوید می توان دریافت که " طغیان علمی " مورد نظر است:

اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ، الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ، كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيْطَغِيَ (۱۶)

این همان "علم گرائی" و عقل خود بنیاد است که عارف رومی را از شر آن به پناه خدا کشانده است :

قطره ای دانش که بخشیدی ز پیش	متصل گردان به دریاهاى خویش
قطره ای علم است اندر جان من	وارهانش از هوا وز خاک تن
پیش از آن کاین خاکها خسفش کنند	پیش از آن کاین بادهای نسفش کنند (۱۷)

چگونه "علم" به "ایمان" مدد می رساند؟

۱- اخلاص

اگر "خودپرستی" علم را در خدمت خواهش های نفس قرار می دهد و خسران آور می گردد ، خالص کردن آن از انگیزه های آلوده و تسلیم حقیقت محض شدن، علم را وسیله آگاهی و بیداری دل می سازد. در این صورت، با آزاد ساختن علم از اسارت هوای نفس، به نیروی مهار کننده ای که در اصطلاح شرع "تقوی" نامیده میشود، "خرد خالص" پدید میاید، خردی که فقط خریدار حقیقت است و از خود محوری خلاص شده است.

دارندگان چنین خرد خالصی را قرآن "اولی الالباب" (دارندگان لب) نامیده است. لب هر چیز، پاک شده و خالص آن است. علمای لغت لب را، مغز و محتوای درونی دانه (همچون گردو و بادام) که در پوسته ضخیمی قرار دارد معنا کرده اند، که پاک و محفوظ از آلودگی بیرونی می باشد. شاید به همین دلیل است که عقل خالص و نیالوده ای را که از آفات سطحی نگری و قشریت قضاوت شخصی مصون مانده باشد "لب" و دارندگان آنرا "اولی الالباب" می نامند.

متأسفانه این عنوان، همچون عناوین و کلمات زیادی از قرآن، اغلب درست فهمیده و یا ترجمه نشده است. شاید هم کلمه مناسبی که معادل و گویای معنای عمیق آن باشد، نتوان در ترجمه جایگزین کرد. اغلب مترجمین برای "اولی الالباب" معادل "خردمندان" یا "اندیشمندان" را برگزیده اند، در حالیکه این کلمات بار معنایی درست آنرا که مفهوم نوعی پالایش و پروای از پلیدی دارد، به خواننده منتقل نمی سازد. در ذهنیت بیشتر مردم عناوین خردمند و اندیشمند، صفت کسانی تلقی می شود که در زندگی خردمندانه رفتار می کنند و اندیشه خود را برای حل معضلات بکار می اندازند. چنین صفتی الزاماً بار معنایی مثبت و آثار ایمانی و اخلاقی ندارد و ممکن است در جهت خودخواهی و تسلط بر دیگران هم بکار رود.

جالب اینکه در ترجمه های انگلیسی قرآن نیز، عموماً "اولی الالباب" را معادل *The men of Understanding* یعنی مردمان اهل درک و فهم معنا کرده اند، که چنین معادلی رساننده همه معنای کلمه مذکور نمی باشد. گاهی لب را *Intellect* دانسته اند که آن نیز به هوشمندی و توانایی فهم عمیق اطلاق می شود. در بعضی کتب لغت نیز واژه *Insight* را معادل لب گرفته اند که به تشخیص و تمیز دقیق و ناگهانی برخی امور پیچیده و سخت گفته میشود. ملاحظه می کنید معادل های فوق با آنکه هر کدام بیانگر وجهی از این واژه است نمی تواند معنای گسترده و وجوه دیگر آنرا تبیین نماید. "اولی الالباب" بیش از این تعابیر هستند.

۲- حفاظت

مفهوم بسیار ظریف و زیبای دیگری هم که در دل کلمه "اولی الالباب" قرار دارد و این معنا از همان خاصیت بقای مغز و دانه در پوسته و حفاظت شدگی آن حکایت می کند، نوعی تعهد و تمایل به ماندن در حریم و حصاری است که حرمتها و حدود شریعت تعیین کرده است. با این توضیح که اگر در طبیعت پوسته محکمی

دانه گیاهان را حفاظت می کند، در شریعت ضوابط حلال و حرام و حدود الله این پوسته را تعریف می کند که رعایت آن به اختیار و اراده انسان پرهیزکار سپرده شده است.

تو مشو غره به علمش، عهد جو علم چون قشر است و عهدش مغز او (۱۸)

معنای مخالف و مقابل "اولی الالباب" در قرآن "فاسقین" است. (۱۹) "فسق" در زبان عربی به معنی خروج خرما از پوسته محافظ خود (و پاره شدن پوست هر میوه ای) گفته می شود که موجب فساد آن می گردد. خروج از حق را به همین دلیل فسق می نامند. با این توجیه آشکار می گردد که چرا در جهت مقابل، مفهوم مقاومت در برابر انگیزه پاره کردن حریم و حدود در مفهوم "اولی الالباب" نهفته است، و چرا در عمق این کلمه، تعهد و پابندی به ماندن در متن شریعت وجود دارد.

اتفاقاً علمای لغت نیز معنای "لب" را جای گرفتن، ماندن و ملازمت در جایی دانسته اند که دقیقاً بیانگر حالت "اولی الالباب" است. چنین تلاش و تعهدی در خارج نشدن از حریم و حدود شریعت، مستلزم تقویت اراده استواری است که تقوی (پروای از خدا) نامیده می شود. شگفت این که قرآن هم در موارد بسیاری دو واژه "اولی الالباب" و تقوی را لازم و ملزوم و پیوسته بهم شمرده است. نگاه کنید:

بقره ۱۷۹- وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

بقره ۱۹۷- وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ

مائده ۱۰۰- فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

ص ۲۹- أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ وَلَيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ

زمر ۹- انما يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ

طلاق ۱۰- فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا

۳- خود آگاهی، بیدار دلی و هشاری

تفکر در پدیده های پیرامونی، محصولی بنام "علم" پدید می آورد که شمشیر و شناختی دو لبه محسوب می شود. به این معنا که شناخت رمز و راز طبیعت، دانشی را فراهم می کند که می تواند هم تشنگی حقیقت جویی ما را سیراب سازد و هم تسلط بر طبیعت و توسعه امکانات مالی و تمتع از لذات دنیایی را تأمین نماید. در واقع علم فی نفسه و مستقل از نگاه و نحوه بهره برداری ما، به خودی خود بیدار کننده و آگاهی بخش به

نتایج و رای خود نیست، این فلسفه و تفکر در علت و معلول هاست که ما را به عمق مسائل آشنا می کند. فلسفه نیز که تلاشی ذهنی برای کشف روابط و علت و معلول هاست، به تنهایی مادام که از "خود" و منافع و مقاصد مادی آزاد نشده باشد، نمی تواند اوج بگیرد در نتیجه در مدار محدود خود باقی می ماند. چنین است که شما بندرت می توانید دو فیلسوف پیدا کنید که نظریه یکدیگر را تایید نمایند.

در واقع علم جز یک سری اطلاعاتی از دنیای بیرون و درون ما نیست، این انسان است که از اطلاعات حاصل شده توسط ابزار شناخت (سمع و بصر و فوآد) نتیجه گیری منطقی می کند.

از این منظر است که قرآن در اغلب موارد بُب و ذکر (خردمندی خالص و آگاهی) را در کنار هم قرار داده است. ذکر که معنای مخالف نسیان دارد، به خودآگاهی و بیداری و هوشیاری گفته میشود. چنین حالتی هرگز برای دانشمندی که فقط اطلاعاتی را در ذهن خود انباشته کرده حاصل نمی شود. خودآگاهی محصول خردورزی خالص از خودخواهی هاست و برای متواضعین در برابر عظمت های حیرت آور حاصل میشود نه مستکبرین طغیانگر، که باقطره ای دانش احساس استغنائی از اقیانوس مینمایند.

گردش کف را چو دیدی مختصر	حیرت باید ، به دریا در نگر
آنکه کف را دید ، سر گویان بود	و آنکه دریا دید او حیران بود
زیر کی بفروش و حیرانی بخر	زیر کی ظن است و حیرانی نظر
عقل بفروش و هنر ، حیرت بخر	رو به خواری، نی بخارا ای پسر
زین سر از حیرت گر این عقلت رود	هر سر مویت سر و عقلی شود
حیرتی باید که رُوبد فـکر را	خورده حیرت فکر را و ذکر را (۲۰)

به تصریح قرآن قرائت علم و قلم در صورت استغنائی انسان موجب طغیان او میگردد

سوره قلم ۶- اَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيْطَعِي أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى

عنوان "اولی الالباب" جمعا ۱۶ بار در قرآن تکرار شده است، شگفت اینکه در بیشتر موارد ذکر (هشیاری و بیداری) صفت "اولی الالباب" یا محصول خردورزی خالص آنان شمرده شده و فقط "اولی الالباب" (نه دارندگان علوم و متخصصان رشته های علمی) را آگاهان و بیداردلان دانسته است:

كُرُّ أَوْلُوا الْأَلْبَابِ (منحصراً اولی الالباب یاد آور میشوند) رعد ۱۹ - زمر ۲۰
وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أَوْلُوا الْأَلْبَابِ (جز اولی الالباب یاد آور نمیشوند) بقره ۲۶۹ و آل عمران ۷
... وَلِيذَّكَّرَ أَوْلُوا الْأَلْبَابِ (تا اولی الالباب یاد آور شوند) ابراهیم ۵۲ و ص ۲۹
... لَذِكْرَى لَأَوْلَى الْأَلْبَابِ (این آگاهی ها مختص اولی الالباب است) آل عمران ۱۹۰، ص ۴۳، زمر ۲۱، طلاق ۱۰

زمینه های ذکر برای اولی الالباب

گفتیم از ۱۶ موردی که عنوان "اولی الالباب" در قرآن بکار رفته است، ۱۰ مورد آن همراه "ذکر" آمده که نوعی ملازمت و مقارنت این دو مفهوم را می رساند. ذیلاً این موارد را به اجمال مورد اشاره قرار می دهد:

۱- شناخت آفریدگار و گرداننده عالم

برخلاف دوران پر شکوه تمدن اسلامی، از آنجاییکه جنبش علمی در دنیای غرب، حرکتی در برابر مذهب و اندیشه های ارباب کلیسا بود، میان دین و دانش جدایی افتاد، و مؤمنین را در برابر متفکرین قرار داد در نتیجه علم برای خود حساب جداگانه ای باز کرد. از اینروست که در مغرب زمین دانشمندان علوم طبیعی از کیهان شناسی گرفته تا ژنتیک عمدتاً متعلق به جبهه، اگر نگوئیم بی خدایان، لا اقل بی اعتنایان به دین هستند. این عامل در کنار استکبار علمی ناشی از "علم گرایی" (Scientism) و اتکاء به عقل خود بنیاد (مستقل از خدا) موج بی دینی را در جهان غرب دامن زده است.

قرآن آفرینش جهان بیکران و گردش شب و روز (حیات و حرکت) را نشانه ای برای "اولی الالباب" شمرده، همان ها که یکسره و در همه حال در اندیشه این عظمتها و شگفتی های بینهایت آن، آفریدگاری را یاد می کنند که "رب" یعنی صاحب اختیار و گرداننده آن است و لب به ستایش او میکشایند

آل عمران ۱۹۰ و ۱۹۱ -- إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

این که "اولی الالباب" برخلاف بی خدایان، حرکت جهان را هدفدار و طراحی شده می یابند، و بجای اعتقاد به تصادف و تکیه بر احتمالات، و نسبت دادن حیات به قانون تکامل (*Evolution*) به آفرینش (*Creation*) و اراده فوق ماده بی جان معتقد می شوند، ناشی از همان عقل خالص و نیالوده به انگیزه های دنیایی، دل آگاهی و بیداری و بالاخره محفوظ ماندنشان در حریم حقیقت است.

۲- رسوخ از علم و رهایی از شک و تردید

هر چند بخش اصلی قرآن که "محکمت" نامیده شده صریح و آشکار و همه فهم است، اما بخش "متشابهات" آن که بزبان راز و رمز و به مدد تشبیه و تمثیل در حد درک و فهم ما نازل شده و در امور نامحسوسی مربوط به ذات خداوند یا ویژگیهای آخرت و بهشت و جهنم اختصاص یافته، لغزشگاه خطرناکی برای دلهای بیماری است که به تأویل منحرفانه آن در جهت فتنه انگیزی می پردازند. کسانی از این پرتگاه پر خطر به سلامت عبور می کنند و از وسوسه های مدعیان علم و تمدن و ایسم های رنگارنگ رهایی می یابند که اولاً "رسوخ" علمی داشته، ثانیاً از سلامت نفس برخوردار باشند. معنای رسوخ ریشه داشتن، عمیق بودن، و جامعیت در زمینه های علمی است که باسطحی نگری و اطلاعات جزئی تخصصی تفاوت دارد. سلامت نفس نیز به نیروی تقوی و حفاظت از آن در حریم و حدود الهی حاصل میشود که چنین حالات برای "اولی الالباب" تحقق می یابد:

آل عمران ۷ و ۸ --..... وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا

۳- پند آموزی از تاریخ و تجربه پیشینیان

می گویند "گذشته چراغ راه آینده است" ! ... پس چرا بیشتر ما از آزمون آدمیان قبل از خود عبرت نمی گیریم و از چراغ تجربیات آنان استفاده نمی کنیم؟

آیا آگاهی از تاریخ و تخصص یافتن در این رشته الزاماً عبرت آموز است و ما را جبراً مدد می رساند؟

آیا مطالعه "فلسفه تاریخ" و بررسی تمدن های پیشین، خود بخود ما را در پله بالاتری قرار می دهد؟

به نظر می رسد تاریخ نیز همچون شعب دیگر علوم انسانی یا علوم طبیعی ، نقش خنثی و بی طرفی دارد. تابع جستجوگری است که آنرا می خواند ، تا چگونه از آن بهره مند شود .

قرآن به منکران هشدار می دهد که چرا در زمین سیر و سیاحت (جهانگردی) نمی کنند تا دلپائی برای ایشان پدید آید که بدان درک کنند و گوشهائی که بدان بشنوند . اما این چشم ها نیست که کور می شود ، بلکه دلپائی که در سینه هاست کور می شود .

حج ۴۶- أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ

پس تا دل بیدار و چشم بصیری نباشد آموزه های تاریخ آیت و علامتی برای ره پویان و چراغی برای گم گشتگان در تاریکی ها محسوب نمی شود.

شگفت اینکه آگاهی از تاریخ و عبرت گیری از آن را نیز قرآن در قالب قصص انبیاء و امت های پیشین در اختصاص و انحصار " اولی الالباب " قرر داده است . نگاه کنید:

– در عبرت آموزی از ماجراهای حضرت یوسف و برادرانش
یوسف ۱۱۱- لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ....

– در عبرت گیری از رنج ها و رهائی حضرت ایوب
ص ۴۳- وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَى لِّأُولِي الْأَلْبَابِ

– در عبرت گیری از تجربیات توحیدی حضرت موسی:
مومن ۵۴- وَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ هُدًى وَذِكْرَى لِّأُولِي الْأَلْبَابِ

– در عبرت گیری از اقوام گذشته :

طلاق ۸ تا ۱۰- وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا

۴- آگاهی یافتن به حقانیت قرآن

کسانیکه به دلیل تعصبات قومی و نژادی و منافع مادی ، آگاهانه چشم خرد خود را بر حقایق نازل شده بر پیامبر بسته باشند ، البته از هدایت آن محروم می شوند . تنها "اولی الالباب" هستند که با خرد خالص و نیالوده و تقوای تسلیم به حقیقت ، به آن یقین حاصل می کنند:

رعد ۱۹- أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ

این حقیقت را که آگاهی به حقایق عمیق ایمانی تنها برای " اولی الالباب " ممکن و میسر است ، در آیات دیگری نیز مورد تاکید قرار داده است:

طلاق ۱۰- أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا

ص ۲۹- كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ

۵- باورمندی به جزای عمل

بسنده کردن به شناخت روابط فیزیکی و شیمیایی عناصر و اجزاء عالم ، " ماوراء فیزیک " را، که از مرزهای زمان و مکان بیرون است ، خارج از موضوع و مورد بی توجهی قرار می دهد. آیا جای شگفتی نیست درحالیکه در جوامعی که زندگی می کنیم و تحت نظامات آن همه روزه جزای نیک و بد اعمالمان را با جایزه یا جریمه دریافت می کنیم ، در نظام بزرگتر فراج جهانی فکر می کنیم هرآنچه کرده ایم مشمول مرور زمان شده است !!

از جمله نشانه های دارندگان خرد خالص و خدائی (اولی الالباب) یکی هم باورمندی آنها به بقای اعمال و برقراری ارتباط میان عمل امروز با سرنوشت فردا می باشد.

ابراهیم ۵۱ و ۵۲- لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ

این حقیقت را که سرنوشت انسانهای باورمند به ارزش های متعالی و درستکار نمی تواند با مردمان فاسد تبه کار یکسان باشد ، و کسانی که بر گفتار و کردار خود کنترل دارند (متقین) با بی بند و باران حرمت شکن (فجار) آینده های مساوی ندارند، قرآن به صراحت بیان کرده است تا با تدبیر در آیات این کتاب مبارک ، اولی الالباب به آگاهی و بیداری (ذکر) برسند.

ص ۲۷ تا ۲۹ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكُمْ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ

۶- نگرانی از آینده آخرت

ما "دانستن و ندانستن" را همچون "باسوادی و بی سوادی" وابسته به یک سلسله ارزشهای کلاسیک و اطلاعاتی اکتسابی می دانیم و اشخاص دانا یا نادان را با همین معیارها می سنجیم ، اما سواد آموزی در یکی دو قرن اخیر است که همگانی و در کشورهای اجباری شده است . آیا واقعا مردمان بی سواد قرون گذشته نادان بودند و چیزی از زندگی درک نمی کردند ؟

اصولا محک و معیار دانائی چیست و آگاهی از چه اموری را می توان دانائی نامید ؟ ملاحظه می کنید مسئله خیلی هم سر راست و ساده نیست ، کاملا بستگی به هدف و آرمانی دارد که آنرا ملاک قرار می دهید . به خاطر دارم بر سر در مدارس وابسته به "جامعه تعلیمات اسلامی" همواره تابلوئی آویخته بود که آیه : "هل يستوی الذین يعلمون والذین لا يعلمون" (آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند مساوی اند؟) در بالای نام مدرسه به چشم می خورد . در دورانی که تاسیس مدارس به سبک جدید تقابلی با آموزه های دینی مکتب خانه ها تلقی می شد ، منظور موسسین این مدارس از استناد به این آیه ، گویا نشان دادن موافقت قرآن با آموزش علوم بود ، اما آیا واقعا آیه مورد استناد، ناظر به این گونه آموزش های کلاسیک است، یا پند و پیام دیگری دارد ؟

موافقت کتاب و سنت با آموزش علوم ، به معنای امروزی آن ، البته قابل تردید نیست ، اما موضوع "دانستن و ندانستن" در آیه مذکور متفاوت با دانش های کلاسیک است . دانشی است که فقط اولی الالباب از آن

آگاهی می یابند، دانشی که نه در روشنائی روز، بلکه در تاریکی شب!، آن هم نه در مدرسه، بلکه در منزل کسب می گردد!!

زمر ۹- أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ

۷- عبرت از دگرگونی و زوال طبیعت

نزول باران بهاری از آسمان، سیر و سلوک آب در سفره ها و منابع زیر زمینی، سر زدن و سرازیر شدن آن از چشمه ساران، سر برآوردن سبزه ها و صحراهای رنگارنگ، سر به زیر و پژمرده و سپس سست و سبک چون خاشاک شدن آن، چرخه ای است که پیدایش و پایانش پیامی است رسا برای یادآوری آخرت. اما این پیام و پیامدها و اطلاع از چرایی و چگونگی آنرا، همچون سایر شاخه های علوم، جز "اولی الالباب" آگاه نمی شوند و به دل جذب نمی کنند

زمر ۲۱- أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ

۸- رفتار حکیمانه و اخلاق انسانی

علم مجرد و اطلاعات گسترده تخصصی، الزاما اخلاق و انسانیت نمی آورد. قرآن در فرازی ارشادی به انفاق و احساس مسئولیت در برابر بینوایان، مناسبات اخلاقی و انسانی داشتن با دیگران را "حکمت" نامیده و تصریح نموده به کسی که حکمت داده شده، خیر بسیاری داده شده است و چنین مقامی را جز "اولی الالباب" در نمی یابند.

بقره ۲۶۹- يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ

- ۱- مثنوی دفتر ۶ شماره ۴۶۷۸
- ۲- سوره نمل آیات ۱ و ۲ - لقمان ۱ و ۲ - نحل ۱۰۲
- ۳- مثنوی مولوی دفتر اول شماره ۱۰۲۴
- ۴- سوره جاثیه ، آیه ۲۳
- ۵- دفتر اول مثنوی شماره ۳۴۶۵
- ۶- نجم ، آیات ۲۹ و ۳۰
- ۷- دفتر دوم ، شماره ۲۴۴۴
- ۸- همان ، شماره ۳۲۷۷
- ۹- همان ، شماره ۲۳۳۵
- ۱۰- آل عمران ۷ ، نساء ۱۶۲
- ۱۱- آل عمران ، ۷
- ۱۲- نهج البلاغه خطبه ۹۰
- ۱۳- همان ، حکمت ۳۰
- ۱۴- مثنوی ، دفتر اول ، شماره ۳۳۱۰
- ۱۵- همان ، دفتر سوم ، شماره ۴۱۲۳
- ۱۶- سوره علق آیات ۳ تا ۶
- ۱۷- مثنوی ، دفتر اول شماره ۱۸۹۴
- ۱۸- این سخن را از تعریفی که آیات ۲۶ و ۲۷ سوره بقره از فاسقین ، همچنین آیات ۲۰ تا ۲۵ سوره رعد، از اولی الالباب (در دو جهت مخالف) داده است، به وضوح میتوان دریافت.
- ۱۹- مثنوی ، دفتر ۵ شماره ۱۱۷۰
- ۲۰- همان ، دفتر ۵ شماره های ۲۹۱۱ و ۲۹۱۲ ، دفتر ۴ شماره ۱۴۰۷ ، دفتر ۳ شماره ۱۱۴۶ ، دفتر ۴ شماره ۱۱۲۶ ، دفتر ۳ شماره ۱۱۱۶ .